

تعلیم و تربیت

در نظر نابغه شرق خواجه نصیر الدین طوسی

—۲—

بقیه از شماره پنجم

نگارش آقای میرزا جلال الدین خان همائی

اما (حکمت عملی) : که عبارت است از علم بمصالح حرکات ارادی و افعال صناعتی نوع انسان بطوری که مودی بود بنظام احوال معاد و معاش و رسیدن بکمال لایق بحال انسان ، آن هم بسه قسمت اساسی منقسم میشود که هر کدام از آنها شعب فرعیه چند دارد .

سه قسمت اصلی عبارت است از : **تهذیب اخلاق** (آرایش خوی) - **سیاست مدن** (کشور داری) - **تدبیر منزل** (خانه داری)

وجه تقسیم آنستکه مصالح اعمال و افعال انسان اگر راجع بشخص او باشد بدون مشارکت با دیگری آنرا (تهذیب اخلاق) خوانند ، و اگر با نظر بمشارکت وی با اهل منزل و خانواده باشد آنرا (خانه داری) گویند ، و اگر بمشارکت با اهل شهر و مملکت باشد آنرا (کشور داری) نامند .
تعلیم و تربیت اطفال یکی از فصول فن (تدبیر منزل) است .

بدیهی است که اگر در تعلیم و تربیت نظر عمومی داشته باشیم و اختصاص با اهل خانه و فرزندان نداشته باشد باید آنرا داخل در قسمت « سیاست مدن » شمرده . چه این هم یکی از وظایف اخلاقی انسان است نسبت با اهل شهر و مملکت نظیر احکام دیگر که درین باب شمرده اند .

بالجمله از مقدمات مذکوره تا حدی معلوم شد که فن « تعلیم و تربیت » که توان آنرا بفن « آموزش و پرورش » یا صناعت « آموختن و پروردن » تفسیر کرد مطابق تقسیمات قدام داخل فن حکمت عملی و از شعب « خانه داری » یا « تدبیر منزل » است در صورتیکه نظر عمومی در کار نباشد ، و اگر آنرا از وظایف اجتماعی مدنی بدانیم داخل در « کشور داری » یا « سیاست مدن » میشود . اما اینکه دانشمندان قدیم ما درباره تعلیم و تربیت چه عقیده داشتند و در این باب چه میکنند یا راهی از کتب و مقالات در دست است که از روی آنها تا اندازه ای میتوان باراء و عقاید متقدمان بی برد . از جمله همان کتاب « اخلاق ناصری » است که در این باب مطالب سودمند نوشته و حقایق گرانها بدست میدهد .

اینک بطوریکه وعده دادیم غین عبارات کتاب را از روی نسخ خطی قدیمه نقل نموده بنظر خوانندگان برسانیم .

در فصل چهارم از مقالات دوم در سیاست و تدبیر اولاد مینویسد :

« چون فرزند در وجود آید ابتدا بتسمیه او باین کرد بنامی نیکو چه اگر نامی ناموافق بر او نهاد مدت عمر از او ناخوشدل باشد پس دایه ای باید اختیار کرد که احق و معاول نباشد چه عادات بد و بیشتر عادت‌ها بشیر تعلیمی کند از دایه بفرزند :

زنها که از برای فرزند معلول و لثیم دایه میسند

خوئی که بشیر در بدن رفت آندم برود که جان زتن رفت

و چون رضاع او تمام شود بتأدیب و ریاضت اخلاق او مشغول باید شد بیشتر از آنکه اخلاق تباه فرآید که کودک مستعد بود و باخلاق ذمیمه میل بیشتر کند بسبب نقصانی و حاجاتی که در طبیعت او بود و در تهذیب اخلاق او اقتدا بطبیعت باید کرد یعنی هر قوت که حدوث او در بنیت کودک بیشتر بود تکمیل آن قوت مقدم باید داشت .

اول چیزی از آثار قوت تمیز که در کودک ظاهر شود حیا بود پس نگاه باید کرد که اگر حیا بر او غالب بود بیشتر اوقات سر در پیش افکنده دارد و وقاحت ننماید دلیل نجابت او بود چه نفس او ارقبیح محترز است و بجمیل مایل و این علامت استعداد تأدیب بود و چون چنین بود عنایت بتأدیب و اهتمام بحسن تربیتش زیاده باید داشت و اهمال و ترک را رخصت نداد .

و اول چیزی از تأدیب آن بود که او را از مخالطت اشد که مجالست و ملاعبت ایشان مقتضی افساد طبع او بود نگاه دارند چه نفس کودک ساده باشد و قبول صورت از اقران خود زودتر کند . و باید که او را بر محبت کرامت تنبیه دهند خاصه کراماتی که بعقل و تمیز و دیانت استحقاق آن کسب کند نه آنچه بمال و نسب تعلق دارد پس سنن و وظائف دین در او آموزند و او را بر مواظبت آن ترغیب کنند و بر امتناع از آن تأدیب ، و اختیار را بنزدیک او مدح گویند و اشرار را مذمت ، و اگر جمیالی از اوصاف شود او را محبت گویند و اگر اندک قبیحی صادر شود بمذمت تخویف کنند و استهانت باکل و شرب و لباس فآخر در نظر او تربین دهند و ترفع نفس از حرص بر مطامع و مشارب و دیگر لذات و ابشار آن بر غیر در دل او شیرین گردانند و با او تقریر دهند که جامه‌های ماون منقوش لایق زنان بود و اهل شرف و نبالت را بجامه الثفات نبود تا چون بر آن بر آید و سماع او از آن پر شود و تکرار و تذکار متواتر گردد بعدت گیرد و کسی را که ضد این معانی گوید خاصه از اتراب و اقران از او دور دارند و او را از آداب بد زجر کنند که کودک در ابتدای نشوونما افعال قبیحه بسیار کند و در اکثر احوال لذت و حسود و سرورق و نوم و لچوج بود و فضولی کند و بر کید و اضرار خود و دیگران ارتکاب نماید بعد از آن بتأدیب و سن و تجارب از آن بگردد پس باید که در طفولیت او را بدان مؤاخنت کنند پس تعلیم او آغاز کنند و محاسن اخبار و اشعار که بآداب شریف ناطق بود او را حفظ دهند تا مؤکد آن معانی شود که در او آموخته باشند و اول رجز بدو دهند و آنگاه قصیده و از اشعار سخیف که بر ذکر غزل و عشق و شرب خمر مشتمل بود مانند اشعار امرء القیس و ابونواس احترام فرمایند و بدانکه جماعتی حفظ آن از ظرافت بندارند و گویند که رقت طبع بدان اکتساب کنند الثفات ننمایند چه امثال این اشعار مفسد احداث بود و او را بهر خلقتی نیک که از او صادر شود مدح گویند و اگر ام کند و برخلاف آن توبیخ و سرزنش صریح فرار نمایند که بر قبح اقدام نموده است بلکه او را بتغافل منسوب کنند تا بر تجاسر اقدام ننماید و اگر بر خود بیوشد بیوشده دارند و اگر معاودت کند دسر او را توبیخ کنند و در قبح آن فعل

مباشرت نمایند و از معاودت تجنّب فرمایند و از عادت گرفتن توبیخ و مکاشفت احتراز باید کرد که موجب وقاحت شود و بر معاودت تحریر دهد که الانسان حریر علی مامع و باستماع ملامت اهانت کد و ارتکاب قبایح لذات نماید از روی تجاسر بلکه درین باب لطائف حیل استعمال کنند .

اول که تأدیب قوت شهوی کنند ادب طعام خوردن بیاموزند چنانکه یاد کنیم و او را تفهیم کنند که غرض از طعام خوردن صحت بود نه لذت و غذا ماده حیات و صحت است و بمنزله ادویه‌ای که بدان مداوات جوع و عطش کنند و چنانکه دارو برای لذت نخورند و آرزو نخواهند طعام نیز همچین باید و قدر طعام نزدیک او حقیر گردانند و صاحب شره و شکم پرست و بسیار خوار را با او تقبیح صورت کنند و در الوان اطعمه ترغیب نیفکنند بلکه باقتضای بزرگ طعام مایل گردانند و اشتباهی او را ضبط نمایند تا بر طعام ادون اقتضای کند و بطعام لذیذتر حرص ننماید و وقت نان تهی خوردن عادت کند و این ادبها اگر چه از فقرا نیز نیکو بود اما از اغنیای نیکوتر . و باید که شام از جاش مستوفی تر دهند کودک را که اگر جاش زیاده خورد کاهل شود و به خواب گراید و فهم او کند شود و اگر گوشش کمتر دهند در حرکت و تیقظ و قات بلاد او و انبعاث بر نشاط و خفت نافع باشد و از حلوا و میوه خوردن منع کنند که این طعامها استحاله پذیر بود و عادت او گردانند که در میان طعام آب نخورد و نیند و شرابه‌ای مسکر بهیچ وجه ندهند تا بسن شبان نرسد چه بنفس و بدن اومضر بود و بر غضب و تهور و سرعت اقدام و وقاحت و طیش باعث گردد و او را بمجالس شرایخوارگان حاضر نکنند مگر که اهل مجلس افاضل و ادبا باشند و از مجالست ایشان او را منفعتی حاصل آید و از سخنها زشت شنیدن و لهو و بازی و مسخرگی احتراز فرمایند و طعام ندهند تا از وظائف ادب فارغ نشود و تعب بدو نرسد و از هر فعل که بوشیده کند منع کنند چه باعث بر بوشیدن است شمار قبیح بود تا بر قبیح دلیر نشود و از خواب بسیار منع کنند که آن تغلیظ ذهن و امانت خاطر و خور اعضا آرد و بروز نگذارند که بخسبند و از جامه نرم و اسباب متمتع منع کنند تا درشت بر آید و بردرشتی خو کند و از خیش و سردابه بنابستان و پوستین و آتش زمستان تجنّب فرمایند و رفتن و حرکت و رکوب و ریاضت عادت او کنند و از اضدادش منع کنند و آداب حرکت و سکون و خاستن و نشستن و سخن گفتن بدو آموزند چنانکه بعد از این یاد کنیم و مویش را ترتیب ندهند و بمالایس زنان او را زینت نکنند و انگستری تا وقت حاجت نرسد بدو ندهند و از مفاخرت با اقران بیدران و مال و مالک و مآکل و ملابیس متمتع کنند و تواضع با همه کس و اکرام کردن با اقران بدو آموزند و از تطاول بر فروتران و تعصب و طمع با اقران منع کنند و از دروغ گفتن باز دارند و نگذارند که سو کنند یاد کند چه بر است و چه بدروغ چه سو کند از همه کس قبیح بود و اگر مردان بزرگ را بدان حاجت افتد باری بهر وقتی کودک را حاجت نبود و خاموشی و آنکه نگوید الاجواب و در پستی بزرگان باستماع مشغول بودن و از سخن فحش و لعنت و لغو اجتناب نمودن و سخن نیکو و جمیل و ظریف عادت گرفتن در چشم او شیرین گردانند و بر خدمت نفس خود و معام خود و هر کس که بسن از او بزرگتر بود تحریر کنند و فرزندان بزرگان بدین آداب محتاجتر باشند .

و باید معلم او عاقل و دیندار بود و بر ریاضت اخلاق و تخریب کودکان واقف و بشیرین سخنی و وقار و هیبت و مروت و نظافت مشهور و از اخلاق مائوک و آداب مجالست ایشان و مؤاکله با ایشان و محاوره با هر طبقه از طبقات مردم باخبر و از اخلاق اراذل و سفاکان محترز و باید که

کودکان بزرگزاده که باادب نیکو و عادات جمیله متحلی باشند با او در مکنب بوند تاضجر نشود وادب از ایشان فراگیرد چون دیگر متعلمان را بیند درتلم غبطت نماید ومباهات کند وبر آن حریص شود . چون معلم در اثنای تادب وتعلیم ضربی بتقدیم رساند از فریاد و شفاعت خواستن حذر فرماید چه آن فعل ممایک وضعفا بود و ضرب اول باید که اندک بود و نیک مولم از آن اعتبار بگیرد و بر معاودت دلیری نکند و او را منع نماید از آنکه کودکان را تغیر کند الا بقیح یا بی ادبی و بر آن تحریص کنند که با کودکان بر کند و مکافات جمیل بجای آرد تا سود کردن باهنای جنس خود بعادت گیرد و زر و سیم را در چشم او نگویند دارند که آفت زر و سیم از آفت سموم افاعی بیشتر است و بهر وقت اجازت بازی کردن دهند لیکن باید بازی اوجمیل بود و بر تمی والمی زیاده مشتمل نباشد تا از تعب ادب آسوده شود و خاطر او کند نگردد .

و طاعت پدر و مادر و معلم و نظر کردن بایشان بعین جلال بعادت او کنند تا از ایشان ترسد و این آداب از همه مردم نیکو بود و از جوانان نیکوتر چه تربیت بدین قانون مقتضی محبت فضائل و احتراز از رذائل باشد و ضبط نفس کند از شهوات و لذات و صرف فکر در آن تا بمعالی امور ترقی نماید و بر حسن حال و طیب عیش و تنای جمیل و قلت اعدا و کثرت اصدقا از کرام و فضلاء روزگار گذرانند .

و چون از مرتبه کودکی بگذرد و اغراض مردمان فهم کند او را تفهیم کنند که غرض اخیر از ثروت و ضیاع و عبید و خول و خیل و طرح فرش ترفیه بدن و حفظ صحت است تا معتدل المزاج بماند و در امراض و آفات نیفتد چندانکه استعداد و تادب دار البقا حاصل کند ، و باو تقریر دهند که لذات بدنی خلاص از آلام باشد و راحت یافتن از تعب تا این قاعده را التزام نماید و بس اگر اهل علم بود تمام علوم بر تدریجی که یاد کردیم ...

اول علم اخلاق و بعد از آن علوم حکمت نظری آغاز کند تا آنچه در مبداء بتفاهیم گرفته باشد او را مبرهن شود و بر سعادت بی اختیار او را روزی شده باشد شکر گزاری و ابتهاج نماید . و اولی آن بود که در طبیعت کودک نظر کنند و از احوال او بطریق فراست و کیاست اعتبار گیرند تا اهلیت و استعداد چه صناعت و علم در او مفسطور است و او را با کتساب آن نوع مشغول گردانند چه همه کس مستعد همه صناعتی نمود و الا همه مردمان بصناعت اشرف مشغول شدند و در تحت این تفاوت و تباین که در طبایع مستودع است سری غامض و تدبیری لطیف است که نظام عالم و قوام بنی آدم بدان منوط میتوان بود ذلك تقدیر العزیز العالیم .

و هر که صناعتی را مستعد بود چون او را بدان متوجه گردانند هر چند زود تر نمره آن بیاید و بهتری متحلی شود والا تضییع روزگار و تعطیل عمر او کرده باشند و باید که در هر فنی بر استفای آنچه نفاق بدان فن دارد از جوامع علوم و آداب تحریص کنند مانند آنکه چون بمثل صناعت کتابت خواهد آموخت بر تجوید خط و تهذیب نطق و حفظ رسائل و خطب و امثال و اشعار و مناقلات و محاورات و حکایات مستظرف و نوادر مستملح و حساب دیوان و دیگر علوم ادبی توفیر نماید و بر معرفت بعضی و اعراض از باقی فناعت نکند چه قصور همت در اکتساب هنر شنیع ترین و تباها ترین خصال باشد و اگر طبع کودک در افتنای صناعتی صحیح نیابد و ادوات و آلات او مساعد نبود او را بر آن تکلیف نکنند (چه در فنون صناعات فسحتی است) و بدیگری انتقال کنند اما بشرط آنکه چون خوض و شروعی بیشتر تقدیم باید ملازمت و ثبات را استعمال کنند و انقلاب و اضطراب

نماینده و از هنری نا آموخته بدبگری انتقال نکنند و در اتنای مزاولت هر فنی ریاضتی که تحریک حرارت غریزی کند و حفظ صحت و نفی کسل و بلاد و وحدت ذکاء و بعث نشاط را مستلزم بود بهادت گیرند و چون صنعتی از صناعات آموخته شود او را بکسب و تمییش بدان فرمایند تا چون حالات اکتساب بیابد آن را باقیصی الغایه برساند و در ضبط ذقابق آن فضل نظری استعمال کند و نیز بر طاب معیشت و تکفل امور آن قادر و ماهر شود چه اکثر اولاد اغنیا که بشروت مغرور باشند و از صناعات و آداب محروم مانند بعد از انقلاب روزگار در مذلت و درویشی افتند و محل زحمت و شامت دوستان و دشمنان شوند .

و چون کودک بصناعت اکتساب کند اولی آن بود که او را متاهل گردانند و رحل او جدا سازند و ملوک فرس را رسم بوده است که فرزندان را در میان حشم و خدم تربیت ندادندی بلکه بائقات بطرفی فرستادندی تا بدرستی عیش و خشونت در مآکل و ملباس برآیند و از تنعم و تجمل حذر نمایند و اخبار ایشان مشهور است و در اسلام عادت رؤسای دیام همین بوده است و کسیکه بر ضد این معانی که یاد کرده آمد تربیت یافته باشد قبول ادب برو دشوار بود خاصه چون سن در او اثر کند مگر که بقیح سیرت عارف بود و بر کیفیت قلم عادت واقف و بر آن عازم و در آن مجتهد و بصحبت اختیار مائل . سقراط حکیم را گفتند که چرا مجالست تو با احدات بیشتر است گفت از جهت آنکه شاخه های تر و نازک را راست کردن صورت بندد و چوبهای زفت که طراوت آن رفته باشد و پوست خشک کرده باستقامت نگراید .

اینست سیاست پسران و در دختران هم برین نمط آنچه موافق و لابق ایشان بود استعمال باید کرد و ایشان را در ملازمت خانه و حجاب و وقار و عفت و حیاء دیگر خصالی که در باب زنان بر شمردیم تربیت باید فرمود :

و نیز در همان فصل برای تربیت اولاد قسمت های مهمی راجع به آداب سخن گفتن می نویسد :

آداب سخن گفتن

« باید که بسیار نگوید و سخن دبگری بسخن خود قطع نکند و هر که حکایتی و روایتی کند که او بر آن واقف باشد و قوف خود بر آن اظهار نکند تا آنکس آن سخن با تمام رسانده و چیزی را که از غیر او پرسند جواب نگوید و اگر سؤال از جماعتی کنند که او داخل آن جماعت بود بر ایشان سبقت ننماید و اگر کسی بجواب مشغول شود و او بر بهتر از آن جوابی قادر بود صبر کند تا آن سخن تمام شود پس جواب خود بگوید بروجهی که در مقدم طعن نکند و در مجاورانی که بحضور او میان دو کس رود خوض [استماع] ننماید و اگر از او پوشیده دارند استراق سمع نکند و تا او را باخود در آن مشارکت ندهند مداخلت نکند و با مهتران سخن بکنایت نگوید و آواز نه بلند دارد و نه آهسته بلکه اعتدال نگاه می دارد و اگر در سخن او معنی غامض افتد در بیان آن بمثالهای واضح جهد کند و الا شرط ایجاز نگاه دارد و الفاظ غریب و کنایات نامستعمل بکار ندارد و تا سخنی که با او تقریر میکنند تمام نشود بجواب مشغول نگردد و تا آنچه خواهد گفت در خاطر مقرر نگرداند در نطق نیارد و سخن مکرر نکند مگر که بدان محتاج شود و اگر بدان محتاج شود قلق و وضجرت ننماید و فحش و شتم بر لفظ نکیرد و اگر بمبارت از چیزی فاحش مضطر گردد بر سبیل تعریض کنایه کند از آن ، و مزاح مکرر نکند ، و در هر مجالس سخن مناسب آن مجالس گوید و در اتنای سخن بدست

و چشم و ابرو اشارت نکند مگر که حدیث اقتضای اشارتی لطیف کند آنگاه آنرا بر وجه پسندیده ادا نماید و در راست و دروغ با اهل مجالس خلاف نکند و لجاج نورزد خاصه با مهتران و سفیهان و کسی را که الحاح با او مفید نبود بر او الحاح نکند و اگر در مناظره و مجازات طرف خصم را رجحان یابد انصاف بدهد و از مخاطبه عوام و کودکان و زنان و دیوانگان و مستان تاواند احترام کند و سخن باریک با کسیکه فهم نکند نگوید و لطف در محاوره نگاه دارد و حرکات و افعال و اقوال هیچکس را [بموجب] محاکات نکند و سخن‌های موحش نگوید و چون در پیش مهتری شود ابتدا بسختی کند که بفال ستوده دارند و از غیبت و نامی و بهتان و دروغ گفتن تجنب کند چنانکه بهیچ حال بر آن اقدام ننماید و با اهل آن مداخلت نکند و استماع آن را کازه باشد و باید که شنیدن او از گفتن بیشتر بود. از حکیمی پرسیدند که چرا استماع تراز نطق زیاده است. گفت زیرا که مراد و گوش داده‌اند و یک زبان یعنی دو چندانکه میگوئی میشوند. »

و راجع با آداب حرکت و سکون که از دقائق مهم آداب آموزی است میگوید:

آداب حرکت و سکون

« باید که در رفتن سبکی نماید و بتعجیل نرود که آن امارت طیش بود و در تانی و ابطاء نیز مبالغت نکند که آن امارت کسل بود و مانند منکران نخراند و همچون زبان کتف نچیناند [و دوشها نچسباند] و از دست فرو گذاشتن و چپانیدن هم احترامز کند و اعتدال در همه احوال نگاه دارد و چون میرود بسیار باز پس نتگرد که آن فعل اهوجان بود و بیوسه سردر پیش ندارد که آن دلیل حزن و فکر غالب بود و در سکون همچنین اعتدال نگاه دارد و چون بنشیند پای فرو نکند و یک پای بر دیگر نهدد و برزاون نشیند مگر در خدمت ملوک یا استاد یابد یا کسیکه بمقامه این جماعت بود و سر برزاون و بر دست نهدد که آن علامت حزن یا کسل بود و گردن کز نکند و بارش و دیگر اعضا بازی نکند و انگشت در دهن و بینی نکند و از انگشت و گردن بانگ بیرون نیاورد و از تثاوب و تمطی احترامز کند و آب بینی بحضور مردمان نمکند و همچنین آب دهن و اگر ضرورت افتد چنان کند که آواز آن نشنوند و بدست تپی و سر آستین و دامن پالک نکند و از خبوا فکندن بسیار تجنب کند و چون در محفلی شود مرتب خود نگهدارد نه بالاتر از خود نشیند و نه فروتر و اگر مهتر آن قوم که نشسته باشند او بود حفظ مرتب از او ساقط شود چه هر کجا که او نشیند صدر آنجا بود و اگر غریب بود و نه بجای خود نشسته بود چون وقوف یابد با احد خود آید و اگر جای خود خالی نیابد مراجعت کند بی آنکه اضطرابی یا تثاقلی از او ظاهر شود و در پیش مردمان جز روی و دست برهنه نکند و در پیش مهتران ساعد و پای برهنه نماید و از زانو تا ناف بهیچ حال برهنه نکند نه در خلوت و نه در حضور کسی و در پیش مردم نخسبد و به پشت باز نخسبد خاصه اگر در خواب غلط کند چه استلقا موجب زیادت شدن آن آواز بود و اگر در میان جماعتی نماس بر او غالب شود بر خیزد اگر تواند و یا خواب نفی کند بحدیثی یا فکری. و اگر در میان جماعتی بود و ایشان بخسبد او نیز موافقت کند یا از نزدیک ایشان بیرون آید و بیدار آنجا مقام نکند و بر جمله چنان سازد که مردمان را زانو زدن یا نترسند و روی هیچ کس و در هیچ محفل گرانی ننماید و اگر بعضی ازین عادات بر او دشوار آید یا خود اندیشه کند که آنچه بسبب اهمال ادبی او را لازم آید از ملامت و مذمت زیادت از احتمال مشقت ترك آن عادت بود تا برو آسان شود. »

و در باب آداب طعام خوردن که متضمن دو قسمت مهم یعنی حفظ الصحه و آداب می باشد چنین می نگارد:

آداب طعام خوردن

« اول دست و دهن و بینی پاک کند آنگاه بکبار خوان حاضر آید و چون برآمده بنشیند بطعام خوردن مبادرت نکند الا که میزبان بود و دست و جامه آورده نگرداند و بزبادت از سه انگشت نخورد و دهن فراخ باز نکند و لقمه بزرگ برنگیرد و زود فرو نبرد و بسیار نیز در دهن نگاه ندارد و بلکه اعتدال نگاه دارد و انگشت ناپسند و بالوان طعام نظر نکند و طعام نپوید و نگزیند و اگر بهترین طعام اندک بود بدان ولوع ننماید و آن را بردیگران ایشار کند و دسومت بر انگشت بنگذارد و نان و نمک نزن نکند و در کسبیکه با او مؤاکله کند ننگرد و در لقمه او نظر نکند و از پیش خود خورد و آنچه بدهن برد مانند استخوان و غیر آن بر نان و سفره نهد و اگر در لقمه استخوانی بود چنان از دهن بیفکند که کسی و قوف نیابد و آنچه از دیگری منفر باید از تکاب نکند و پیش خود چنان دارد که اگر کسی خواهد که بقیه طعام او تناول کند از آن متنفر نشود و چیزی از دهان و لقمه در کاسه و بر نان نیفکند و پیش از دیگری بمانی دست باز نگیرد بل اگر سیر شده باشد تعالی می آرد تا دیگری نیز فارغ شوند و اگر آن جماعت دست باز گیرند او نیز دست باز گیرد اگر چه گرسنه بود مگر در خانه خود یا به موضعی که بگامگان نباشند و اگر در میان طعام آب حاجت افتد بنهیب ننوشد و آواز از دهن و حلق بیرون نیارد و چون خلال کند باطرفی شود آنچه بزبان از دندان جدا شود فرو برد و آنچه بخلال بیرون کند بسوضعی افکند که مردم نفرت نگیرند و اگر در میان جمعی بود در خلال کردن توقف کند و چون دست شوید در پاک کردن انگشتان و اصول ناخنان جهل بلوغ نماید و همچنین در تنقیه لب و دهن و دندان، و غرغره نکند و آب دهن در پشت نیفکند و چون آب از دهن بریزد بدست نباشد و در دست شستن سبقت نکند بردیگران و اگر پیش از طعام دست شویند شاید که میزبان سبقت کند بردیگر حاضران در دست شستن.»

تاجائی که مطابق مقصود ما بود از مطالب کتاب مذکور نوشته داشتمند معروف «خواجه نصیر الدین طوسی» عیناً نقل کردیم.

آنان که از دقایق و رموز فن تعالیم و تربیت آنگاهند بخوبی میدانند که مسائل مهم اخلاقی تاچه حد مورد توجه دانشمندان و مربیان پیشین بوده، و در هر جمله ای از عبارات فوق چه اندازه نکات دقیق و مطالب سودمند نهفته است، بطوری که هر جمله ای را میتوان عنوان و موضوع مقاله بل رساله مبسوطی در باب تعالیم و تربیت قرار داد و شرحی مفصل از هر عازمی استخراج توان کرد. با تطبیق عقاید حکمای قدیم با آنچه امروز در فن تعالیم و تربیت گفته میشود بسیاری از حقایق مروره این علم و همچنین فن «روان شناسی» کشف خواهد شد. اگر توفیق الهی یار باشد خود بعد از این در مقایسه عقاید و افکار پیشینیان با مسائلی که امروز در روان شناسی و تعالیم و تربیت مورد توجه و مطرح انظار است چیزی خواهیم نگاشت.